

خرید و فروش و اوضاع و احوال زندگی کنیزان در دوران قاجار به روایت مونس الدوله ندیمه باسواد قجری

۸ آذر ۱۳۹۴ موضوع: تاریخ ایران No Comments

«کنیزداری و کنیزفروشی از رسوم عجیب و دردناک صد سال پیش بود. کنیز موجود فلک‌زده‌ای بود که کمترین حق و حقوقی نداشت. صاحب او اختیاردار کار می‌کشید، تازیانه‌اش می‌زد، اجاره‌اش می‌داد و اگر زیبا و جوان بود تصاحبش می‌کرد.» این بار این ندیمه باسواد صد و چهل سال پیش که در دربار ناه زبانی می‌گوید که نمونه‌هایی از آن را نمی‌توان در این روزگار به آن دردناکی یافت، زنان و دختران جوانی که به کنیزی خرید و فروش می‌شدند.

خانم‌های آن روز و روزگار؛ یعنی صد و چهل سال پیش به کنیز خیلی علاقه داشتند و هر خانم خانه‌ای که کنیز بیشتری داشت از همه محترم‌تر بود! کنیز بی‌پس از ازدواج با نوکر بچه‌دار می‌شد، آقای خانه دیگر نمی‌توانست او را بفروشد و وقتی آقا می‌مرد او آزاد می‌شد. اما اگر کنیز بچه‌دار نمی‌شد آقای خانه ه می‌توانست او را بفروشد یا ببخشد.

یک کنیز ۱۰۰ تا ۵۰۰ تومان!

کنیزها سه جور بودند: کنیز سیاه برزنگی، کنیز کشمش‌رنگ و کنیزهای سفید. کنیزهای سفید یا از دخترهای ترکمن بودند که در جنگ اسیر شده بودند، یا آنها را می‌دزدیدند و می‌آوردند و به پولدارها می‌فروختند. قیمت هر کنیزی متفاوت بود. اما معمولاً قیمت یک کنیز از صد تومان تا پانصد تومان می‌شد که است.

دلالت کنیز در بازار

در آن روزگار یک گروه دلال درون بازار بودند که کارشان خرید و فروش کنیز بود. به قول مونس الدوله خرید و فروش کنیز تا نخستین سال‌های مشروطه هد از برده‌داری در ایران است. تا زمان ناصرالدین شاه و حتی تا آغاز مشروطیت، برده‌داری در خانواده‌های اعیانی تهران کمابیش رواج داشته است.

ورود سالانه بین دو تا سه هزار کنیز

به نقل از دایرئ‌المعارف اسلامی، بردگان سیاه، معمولاً از دو طریق به ایران می‌آمده‌اند. یا حجاج ایرانی در موسم حج آنان را از مکه خریداری می‌کردند و انتقال می‌داده‌اند. ورود بردگان به ایران در دوران وزارت امیرکبیر، سالانه بین دو تا سه هزار نفر گزارش شده‌است. این بردگان به سه گروه بمبئی، نوبه‌ای و -

«غنچه دهان»، «زعفران» و صنوبر!

بد نیست بدانیم علاوه بر بردگان وارداتی، برده‌های داخلی نیز وجود داشته‌اند که معمولاً از خانواده‌های بلوچ خریده یا دزدیده می‌شده‌اند. به بردگان م «فیروز» یا طبق مثل مشهور «کافور» انتخاب می‌شده‌است. برای کنیزها، نام‌های «غنچه‌دهان»، «زعفران» یا «صنوبر»، نام‌های معمول بوده است. با پیر شد

فرزند خواندگی بچه کنیز

همان طور که گفته شد آن زمان‌ها به کنیزها «دده» می‌گفتند. دده‌ها یا صندوقدار یا اتاقدار یا شربتدار خانم خانه بودند. بعضی از دده‌ها هم در درون آشپ شاه بعضی از خانم‌ها که اولادی نداشتند، یک بچه کنیز یا کنیز جوان را می‌خریدند و جای اولاد قبول می‌کردند و وقتی هم که می‌مردند وصیت می‌کردند که

کنیزهای سفید و بازاری پر از رونق!

در جای دیگر خاطراتش مونس الدوله از چگونگی وضعیت کنیزهای سفید برای ما تعریف می‌کند که تا چند سال بعد از مشروطه هم معمول بوده است. ا! فروش کنیز سیاه در ایران قدغن شده بود، باز هم این کنیزهای سفید خرید و فروش می‌شدند.

فروختن دختران بلوچ و مجلس ملی

آن طور که در این خاطرات آمده است در سال‌های اول مشروطه، والی سیستان و بلوچستان بابت مالیات‌های عقب افتاده تعداد زیادی دختر بلوچ را از ر: برای این کار استیضاح کردند. اما کنیزهای بلوچ همان‌طور خرید و فروش می‌شدند. روزنامه‌های آن روز خیلی مطالب در آن خصوص نوشتند و حتی تصنیف که خواهد برد تا مجلس پیام چرا رفته است از یاد تو نامم ای خدا کسی به فکر ما نیست هفده، هجده و نوزده و بیست

حرف ندیمه ناصرالدین شاه به زنان!

مونس‌الدوله درباره این موضوع این‌طور نوشته است: «نمی‌دانم زن‌های امروز ایران که حاضر نیستند یک درجه از «مادام کوری» و «این‌دیرا گاندی» پایید می‌شدند درست عین اسب و گوسفند و حالا باید یک نان بخورند و صد نان در راه خدا بدهند که در پرتو تحولاتی که طی سال‌های اخیر روی داده، چطور آ

دختران کرمان و دل سوخته «حاجی صنعتی کرمانی»

متأسفانه این وضعیت برده فروشی تنها منحصر به دختران بلوچ و کرد و ترکمن نبود. تقریباً همه جای ایران همین طور بود. در کرمان تا دختر هشت- درناک ندیمه ناصرالدین شاه از وجود مرد نیکوکاری به نام «حاجی صنعتی کرمانی» نام می‌برد که دلش به حال این دخترها و پسرها خیلی می‌سوخت تا کند و همسرش آن دو پرورشگاه را اداره کند و به دختران و پسران یتیم سواد و هنری چون سوزن بافی و قالیبافی و پارچه بافی یاد بدهد که به آن حال و

دردسرای تأسیس یک دارالایتام

حاجی دست به کار می‌شود و متأسفانه نخستین سنگی که جلوی پایش می‌اندازند این بود که باید از اداره معارف و جناب والی اجازه بگیرد. اداره معارف ک به تهران برود و به هزار در بزند که اجازه بگیرد تا اینکه بعد از چند ماه این طرف و آن طرف رفتن بالاخره به حاجی گفتند که والی کرمان می‌گوید سیاست > اما این مرد نیکوکار که به برپایی دارالایتام علاقه‌مند بود و پیگیر با هزار وسیله از خارجی‌ها هم تحقیق کرد که چرا چنین اجازه‌ای را نمی‌دهند؟ و آنها هم یک تهران به مسئولان نشان داد و آنها هم به والی کرمان نوشتند که از این بابت مانعی نیست چه بهتر که شما هم به حاجی اجازه بدهید.

دارالایتام دخترانه؛ نه!

بالاخره حاجی توانست با هزار زحمت پرورشگاهی پسرانه را راه بیندازد که معروف شد به «پرورشگاه صنعتی» و از بس که او به این پرورشگاه علاقه داشت

«پرورشگاه صنعتی» و ده‌ها جوان تحصیلکرده

مونس الدوله بعد از روایت زندگی حاجی صنعتی کرمانی در خاطراتش نوشته است: «الان آن پرورشگاه دایر است و قبر حاجی صنعتی نیکوکار هم توی حاجی اجازه ندادند دارالایتام دخترانه دایر کند.»

«خانه‌زاد»ها و اندرونی‌ها

در آن روزگار رسم بود هر والی که به کردستان یا استرآباد - گرگان می‌رفت، جزو سایر پیشکش‌ها چند تا دختر هم برای او تعارف می‌بردند. خان والی هم اندرون باشند. بعد هم بزرگان تهران برای اینکه کنیز و غلام سفید بیشتری داشته باشند، آن دخترها را به نوکرهایشان شوهر می‌دادند و بچه‌هایی که از آنها

اشک‌های روی قالی و «جمال باجی»

بیشتر این زن‌های کرد و ترکمن صندوقدار خانم‌های خانه می‌شدند، چون واقعاً از هر جهت امین و پاک و درستکار بودند و به قولی یک پر کاه از خانم و آقا از آن زن‌های ترکمن را دیده بودم که اسمش «جمال باجی» بود. جمال باجی از کوچکی در خانه شاهزاده والی خراسان خدمت می‌کرد همین که شاهزاده و صندوقدار و اتاقدار شاهزاده خانم بود و پیش ملا باجی‌های اندرون قرآن خواندن را یاد گرفته بود. قالی ترکمن می‌بافت و همین طور که روی زمین دست می‌ریخت و قالی می‌بافت.»

«طوطی» و «جمال باجی» درون خورجین!

به دلیل همین گریه‌ها شاهزاده خانم یک روز به جمال باجی اصرار می‌کند که او را بفرستد به ترکمن صحرا تا کس و کارش را ببیند اما جمال باجی با گریه - بودیم یک روز صبح با چند تا دختر دیگر کوزه بر داشتیم که از چشمه آب بیاوریم. یک مرتبه صدای سم اسب‌ها را شنیدیم. ما فکر می‌کردیم سواری‌های ای تا از دخترها توانستند فرار کنند. من و یک دختر دیگر که اسمش «طوطی» بود زمین خوردیم. هر دوی ما را بلند کردند و توی خورجین انداختند و بردند و زندگی طوطی آن دختر جوان بعد از اسارت از بس که گریه و زاری و بی‌تابی می‌کند بیش از چهل - پنجاه روز نمی‌کشد و می‌میرد اما جمال باجی که به قور

و نه فامیل و نه شوهر و نه بچه تا زمانی که زنده است.

قانون منع خرید و فروش برده و آزادی!

بعد از سال‌ها که دختران و زنان بسیاری چون طوطی و جمال باجی‌ها که نام آنها در هیچ یک از برگ‌های تاریخی نیامده است به درد کنیزی روزگار گذ ۱۳۰۷طی لایحه دو فوریتی زیر در مجلس شورای ملی به تصویب رسید.
به این صورت: «ماده واحده - در مملکت ایران هیچ کس به عنوان برده شناخته نشده و هر برده به مجرد ورود به خاک یا آبهای ساحلی ایران آزاد خو واسطه معامله و حمل و نقل برده بشود محکوم به یک تا سه سال حبس تأدیبی خواهد شد.»

۹۶ سال شاهی بر زندگی کنیزان

مونس الدوله در آخرین روزهای زندگی خود در سال ۱۳۴۵ هـ. ش که نزدیک به ۹۶ سال داشت و سالیان زیادی از نزدیک شاهد بسیاری از رنج‌های این ک مشروطه هم این‌طور بود که مختصرش را برای شما نقل کردم و حالا، به آنجا رسیده‌ایم که بحمدالله تمام این رسم‌های غلام و کنیزی ور افتاده و زن و د دانشگاه رفتن و بهتر شدن دارند...»
زهره شریفی؛مجله ایران بانو

اگر با موبایل در حال تماشای این مطلب هستید
کلیک کنید و به کانال زیباشهر در تلگرام بپی

